



## الف) معرفی کتاب:

تکنیک تحلیل محتوا بهره گرفته است .  
فصل اول کتاب مبادی متافیزیک تراکتاتوسی نام دارد که ، در بخش اول به اتمیسم منطقی می پردازد و در بخش دوم به امکان گرایی و بخش

نهایی به بحث آشتی ایده آلیسم با رئالیسم اختصاص یافته است .  
نویسنده مدعای ویتگنشتاین در رساله منطقی - فلسفی ویتگنشتاین (تراکتاتوس) را بدین نحو خلاصه می کند که در این اثر پیام اصلی نفی متافیزیک به مثابه یک معرفت از طریق تحلیل زبانی ساختار گزاره ها و تحویل منازعات فلسفی در حوزه متافیزیک به کاربرد نادرست زبان و ارائه تعریف نوی از فلسفه به مثابه یک فعالیت و نه یک دانش است .  
فلسفه سراسر ، نقد زبان است و بیشتر گزاره ها و پرسش های فلسفی متافیزیکی که درباره مسائل فلسفه نوشته شده غلط نیست بلکه بی معناست و ناشی از این است که ما منطقی زبان خویش را نمی شناسیم .  
لذا نباید تعجب کرد از اینکه ژرف ترین مشکلات در حقیقت مشکل نیست .

غایت فلسفه تبیین منطقی اندیشه هاست . فلسفه نه یک نظریه ، بلکه کل فعالیت است و محصول آن نه تعدادی گزاره های فلسفی . بلکه واضح ساختن گزاره ها است .

فلسفه باید مفاهیم را روشن و حدود آن را به دقت تعیین نماید . فلسفه باید مرز آنچه را قابل اندیشیدن است ، مشخص سازد و از این طریق مرز

کتاب **متافیزیک و فلسفه زبان - ویتگنشتاین متقدم و علوم عقلی اسلامی** ، اثر حسین واله در سال ۱۳۸۲ از سوی نشر گام نو ، منتشر شده است . این اثر پس از مقدمه در سه فصل و هر فصل چند بخش سامان یافته و با ضمیمه ای پیرامون زندگینامه علمی ویتگنشتاین خاتمه می یابد . در مقدمه کتاب می خوانیم که نقد متافیزیک ویتگنشتاین متقدم از منظر علوم عقلی اسلامی به چه معناست و چه فایده ای دارد؟  
جواب به این سؤال هم غایت و هم فرآیند این پژوهش را روشن می سازد .  
و نیز گفته شده که در این رساله هدف اصلی این است که میزان اثر گذاری تاملات فلسفه تحلیل زبان بر نظام معرفتی فلسفی سنتی ما و میزان آشتی پذیری دو سنت نظری در دو سوی عالم دانسته شود . بدین ترتیب نقد متافیزیک ویتگنشتاین بیش از معنای ظاهری عیب یابی و تا حدی مشتمل بر مقایسه عمیق است . و تذکر داده می شود که ویتگنشتاین اگر دو دیدگاه متقدم و متأخر دارد ، در این تحقیق متافیزیک فلسفه متقدم او مورد بحث قرار می گیرد .

طرف دیگر مقایسه علوم عقلی اسلامی است و به مباحثی اشاره دارد که در فلسفه اسلامی ، منطقی سنتی رایج در حوزه علوم دینی در جهان اسلام و علم اصول عنوان شده است و برای یافتن اختلاف نظرها از



دکتر محمد منصور زراد

است که او هیچ معنایی به آنها نبخشیده است .  
به رغم این موضع شفاف در نفی متافیزیک ، تراکتاتوس خود نظامی  
متافیزیکی ابداع کرده که بنیادی اتمیستی و بنیادگرانه دارد . این نظام  
تصوری از واقعیت به دست می‌دهد که در آن ساختمان ویژه‌ای برای  
ذهن و برای عین تعبیه و نسبت خاص بین آن دو تعریف شده است . این  
نسبت ، محصول تفسیر ویژه ویتگنشتاین از ساختار ، محدودیت‌ها و  
چگونگی واقع‌نمایی زبان است تفسیری که تار و پود فلسفه متقدم  
ویتگنشتاین را تشکیل می‌دهد .

با آنکه ویتگنشتاین سعی بلیغی در تمایز گذاردن بین بیان کردن و  
نشان دادن به کار برده و از آنجا بین کارکرد روا و ناروای گزاره‌ها فرق  
گذاشته و تصریح کرده است: «آنچه خود را در زبان نشان می‌دهد قابل  
بیان توسط زبان نیست.» بی‌تردید تراکتاتوس تصویری از ساخت جهان  
را ارائه کرده است که هر چند بر اساس تحلیل وی از زبان ، بیان شدنی  
نیست ، اما به هر حال به نوعی نشان داده شده است . نیز ، به رغم  
مشهورترین فراز تراکتاتوس: «گزاره‌های من از این نظر تبیینی است؛  
آن کس که مراد مرا بفهمد چون به کمک آن بر آنها فراز آید. سرانجام  
در خواهد یافت که این مطالب بی‌معناست. باید بر فراز این گزاره‌ها گام  
نهاد، آن‌گاه جهان را به درستی دید.» از همین نقطه می‌توان پرسید که  
ویتگنشتاین خود از پله بالای نردبان ، جهان را چگونه می‌بیند؟ تصویری

آنچه را قابل اندیشیدن نیست نیز روشن کند . فلسفه باید آنچه را قابل  
اندیشیدن نیست از درون و از طریق مشخص ساختن مرز آنچه قابل  
اندیشیدن هست ، روشن سازد . فلسفه باید از طریق نشان دادن گفتنی  
به وضوح ، نگفتنی را مراد کند و سرانجام آنچه را اساساً بتوان اندیشید ،  
می‌توان به وضوح اندیشید . آنچه را گفتنی است می‌توان به وضوح گفت .  
بنابراین ، یک مسئله این است که درباره پاره‌ای موضوع‌ها نمی‌توان  
اندیشید ، لکن مشکل مهم‌تر آن است که ما نمی‌توانیم درباره آنچه  
نااندیشیدنی است اندیشه کنیم . لذا نمی‌توانیم بگوییم که چه چیزهایی  
را نمی‌توانیم ، بیندیشیم . فقط می‌توانیم با مشخص ساختن آنچه  
اندیشیدنی هست ، به نوعی نشان دهیم که حوزه نیندیشیدن‌ها کدام  
است . مراد ویتگنشتاین از اینکه از درون حوزه اندیشیدنی‌ها می‌توان  
نیندیشیدنی‌ها را معلوم کرد ، این است . متافیزیک بالمره در حوزه  
نیندیشیدنی‌ها و ناگفتنی‌ها قرار دارد . آن‌گاه که کسی بخواهد چیزی  
متافیزیکی بگوید باید به او نشان داد که گزاره‌های او حاوی نشانه‌هایی

که او در تراکتاتوس پرداخته چه مؤلفه‌هایی دارد؟ مبادی متافیزیکی تراکتاتوس چیست؟ در پاسخ بدین پرسش‌ها در فصل اول مباحثی مربوط به تحویل زبان به مجموعه گزاره‌ها و گزاره‌ها به بنیادین و تابع صندق، تلقی تصویری از گزاره‌ها، ایده وضع امور اتمی، ایده شیء و جوهر، تئوری‌های تسمیه و... به تفصیل مورد بحث قرار گرفته و در اهمیت دیدگاه ویتگنشتاین نیز گفته شده شبیه انقلاب کانت در عرصه ذهن - عین، او انقلابی در ارتباط زبان - ذهن را مطرح نموده و از نتایج این بحث ثنویت عین و ذهن پنداری، ناشی از خطای زبانی است که با تأمل در آن سفسطه، شکاکیت، ایده‌الیسم و رئالیسم، در همه این رویکردهای متضاد، بخشی از حقیقت را مطرح می‌کنند. (ص ۷۵) و نیز در دیدگاه او منطق از زندان زبان آزاد شده و در پهنه همه هستی جریان دارد. (ص ۸۳) و ایده‌الیسم با رئالیسم آشتی خواهد کرد. (ص ۱۴۷)

فصل دوم کتاب، با عنوان زبان‌شناسی در علوم عقلی اسلامی در دو بخش با عناوین مباحث زبان‌شناسی در اصول و منطق و مبادی زبان‌شناسی در علوم عقلی اسلامی سامان یافته است.

در مقدمه بخش اول ملاک‌گزینش مباحث زبان‌شناسی پیوند آنها با ساختارشناسی معنا ذکر شده و آرایش در این تحقیق نیز ابتکاری است. در اینجا ابتدا بحث رابطه لفظ و معنا و سرشت واقعی آنها می‌آید. پس از آن بحث سرشت معنا (دلالت و یا موضوع له لفظ) و در ادامه اقسام لفظ (فرق معنای اسمی و حرفی، اشتراک و مشتق) و آن‌گاه بحث «استعمال» می‌آید که تلقی از کاربرد زبان را در سنت نظری اسلامی نشان می‌دهد. این بخش به منظور زمینه‌سازی برای استخراج پیش‌فرض‌های پایه و اصول زبان‌شناسی است که کار اصلی و موضوع بخش بعدی است. از جمله پیش‌فرض‌های بخش دوم این فصل آن است که در پیش‌فرض‌های پایه‌ای در مباحث عمده این رشته‌ها (حکمت، منطق، اصول) نوعی یک دستی و تلائم ذهنی برقرار است. (ص ۲۷۲)

سپس بحث رابطه لفظ و معنا مورد تحلیل قرار می‌گیرد که نویسنده معتقد است در علوم عقلی اسلامی پیوندهای میان زبان، ذهن و واقع برقرار می‌دیده‌اند و اینکه تمایز روش در شناخت این قلمروها قائل نبوده‌اند. تحلیل بحث سرشت معنا که پیش‌فرض‌های عمده‌ای در حوزه زبان‌شناسی، معرفت‌شناسی و وجودشناسی را نمایان گر می‌کند در پی می‌آید. در این بحث مدعا آن است که وحدت حقیقت شناخت، اشتراک معنوی مفهوم و ساختار، تک پایه واقعیت در عداد اصول موضوعه غیر مصرح اندیشمندان مسلمان بوده است. و در خاتمه بحث اقسام لفظ تحلیل می‌شود و مفروضات در باب معرفت‌شناسی و رابطه زبان و ذهن به دست می‌آید.

از جمله مدعیات کتاب آن است که علمای اصول یا منطق دانان مسلمان بدون اعلان صریح، میان ذهن و عین از حیث وجود شناختی یگانگی و از حیث معرفت شناختی به تمایز این دو حوزه به وجهی خاص قائل بوده‌اند. (صص ۵ - ۲۷۴)

فصل سوم کتاب، تحت عنوان مقایسه نظریات: در دو بخش جداگانه ابتدا مباحث متافیزیکی مشترک در معرفت‌شناسی، وجودشناسی و زبان‌شناسی مورد مقایسه قرار گرفته و در بخش دوم پیش‌فرض‌های ویتگنشتاین با پیش‌فرض علوم عقلی اسلامی مورد مطابقت واقع شده‌اند. در معرفت‌شناسی، تزه‌های علوم عقلی اسلامی بدین نحو: معرفت

مشترک معنوی است، معرفت حالت ذهنی است، زبان حامل این معرفت است، معرفت نقطه اتصال ذهن و عین است. و در بحث مفهوم، واقع‌نمایی ذاتی مفهوم است، مفهوم، محصول علم حصولی است؛ مفهوم به بسیط و مرکب و نیز بدیهی و نظری قابل انقسام است؛ تقسیم مفاهیم به ماهوی و اعتباری مهم‌ترین تقسیم معرفت شناختی است و... (صص ۱۹ - ۳۰۸)

و از تفاوت‌های دو رویکرد آن است که تقسیم مفهوم نزد ویتگنشتاین ثنائی است (صوری - ماهوی)، اما در علوم عقلی اسلامی ثلاثی است (معقول اولی، معقول ثانی فلسفی و معقول ثانی منطقی) و نویسنده معتقد است که تقسیم صوری - ماهوی منطبق بر تقسیم معقول ثانی - معقول اول است لذا فرق دو رویکرد در این است که در سنت نظری اسلامی، معقول ثانی را به لحاظ نحوه حکایت‌گری به دو دسته منطقی و فلسفی تقسیم کرده‌اند. لکن ویتگنشتاین چنین کاری نکرده است. چون اساساً این دسته مفاهیم را فاقد حکایت‌گری می‌داند. (ص ۳۲۱)

در بحث وجودشناسی نقاط اشتراک دیدگاه ویتگنشتاین با رویکرد علوم عقلی اسلامی در آن است که اولاً هر دو رویکرد، ساختار واقعیت را دو پارچه می‌داند، گرچه در تعریف وجه این تمایز متفاوت عمل می‌کند. ثانیاً در هر دو رویکرد میان ساختار ثنوی واقعیت با جهت ضرورت امکان توازی وجود دارد. ثالثاً مقولات یا مقولات اولی که مدرکات مستقیم آدمی است همه از سنخ ماهیات است و رابعاً استقلال اوضاع امور اتمی از یکدیگر و نفی ضرورت میان آنها جوهر همان سخنی است که در حکمت اسلامی در باب تباین کلی فصول گفته‌اند. (صص ۳ - ۳۵۲)

در بحث زبان‌شناسی با مباحث ویتگنشتاین در ابتدا آشنا شده‌ایم اما از نگاه علوم عقلی اسلامی، زبان حامل امین معرفت است و در شکل‌بندی مفاهیم نقشی ایفا نمی‌کند؛ نظریه هویت در باب سرشت رابطه لفظ و معنا را می‌توان قرائتی از سمبولیسم دانست؛ جنبه ضروری از جنبه غیر ضروری زبان متمایز است. (صص ۶۰ - ۳۵۹)

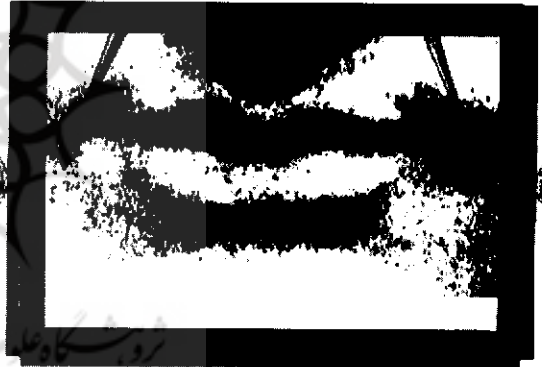
و در نهایت تحت عنوان نتیجه‌گیری تأکید شده که ۱- بین زبان‌شناسی، معرفت‌شناسی و وجودشناسی باید تلائم برقرار باشد. ۲- با کمک پاره‌ای قرائت‌های علوم عقلی اسلامی می‌توان نقاط اشتراک مهمی میان رویکرد ویتگنشتاین به مسائل اساسی متافیزیکی با رویکرد سنتی اندیشمندان مسلمان یافت (ضمن وجود وجوه افتراق اساسی). ۳- از جمله نتایج فرعی این است که در پارادایم تراکتاتوس، می‌توان سیستم زبان‌شناسی تحلیلی منسجمی بر پایه آنچه متفکران مسلمان در منطق و اصول و حکمت اسلامی گفته‌اند، تأسیس کرد. این سیستم، معناشناسی خاص خود را دارد، زبان را نظام نمادین تعریف می‌کند. رابطه واژه - معنا را هوهویت می‌داند، معنا را «یافته» می‌داند و بدین سان تلائم با معرفت‌شناسی خاصی، برای انواع واژگان تبیین معناشناختی سازگاری دارد، که مشتمل بر نظریه‌ای در باب اسم خاص، نظریه‌ای در باب معنای وصفی و نظریه‌ای در باب معنای حرفی است. (ص ۴۹۶)

#### ب) نقد کتاب:

۱- از محاسن اثر مورد بحث، اولاً طرح مطلب در زمینه‌ای است

که در فرهنگ خودی، جای تأمل بسیار دارد و آثار موجود در موضوع فلسفه زبان بسیار محدود، قلیل و ناکافی اند؛ از این رو این تلاش را باید به فال نیک گرفت و به عنوان گامی به جلو در فلسفه تحلیلی و فلسفه زبان تلقی نمود. ثانیاً، نویسنده از منابع دست اول، خصوصاً در طرح مطالب در علوم عقلی اسلامی بهره برده که بر سندیت مباحث می افزاید و در مواردی مطالب و مقالاتی را از زبان انگلیسی عیناً منعکس نموده است که حکایت از کوشش فراوان نویسنده دارد. ثالثاً نتیجه گیری نهایی کتاب خوانندگان را در جمع بندی نهایی کمک زیادی می کند، خصوصاً اینکه دورنمای دو نگرش فلسفی را در قالب جداولی می توان دید نهایتاً نمایه واژگان کلیدی، بهره گیری از مباحث کتاب را تسهیل می کند.

۲- در عین حال بر این اثر از جهت متدلوژی و نیز محتوایی می توان خرده گیری های اساسی داشت. به عنوان شاهد، وجود مقدمه ای مناسب به عنوان نقشه پژوهش در یک تحقیق ضرورت اساسی دارد. اما به جد می توان مدعی شد که مقدمه این کتاب، ویژگی های یک مدخل خوب و نقشه دقیق را ندارد. امروزه در مباحث روش تحقیق به درستی گفته می شود که هر پژوهش با مسئله (Problem) آغاز و به سؤال ختم شده و از میان آن فرضیه ای می جوشد که منار همه مباحث کتاب است. اما کتاب **متافیزیک و فلسفه زبان**، مسئله تحقیق را به درستی مطرح نمی کند. نویسنده توضیح نمی دهد که اولاً چه مشکل، معضل و



دغدغه ای او را به بحث مقایسه تطبیقی بین آراء ویتگنشتاین و علوم عقلی اسلامی کشانده است؟

ثانیاً: اگر ضرورتی، انگیزه خاصی نیز بررسی تطبیقی بین فلسفه زبان با علوم عقلی اسلامی را می طلبید، که البته نقش ویتگنشتاین در این میدان برجستگی خاص دارد، چرا نویسنده محترم از بین ویتگنشتاین متقدم و ویتگنشتاین متأخر به مقایسه دیدگاه متقدم این متفکر با علوم عقلی اسلامی پرداخته است. مطالبی که حتی از سوی نویسنده نیز در آثار متأخرش رد شده است؟ و چرا دیدگاه اخیر ویتگنشتاین مبنای مقایسه با نگرش های فلسفی اسلامی قرار نگرفت؟ ثالثاً: با فرض اینکه ویتگنشتاین متقدم برای مقایسه با آراء اسلامی مناسب تر است، چرا در بین متفکران اسلامی یک فرد و یا حداکثر یک گرایش عقلی را مبنای مقایسه قرار نداده است، تا این مقایسه دقیق تر، علمی تر و موجه تر باشد و نظریه عمده آراء فلسفی، منطقی و اصولی در جهان اسلام دارد؟ خصوصاً اینکه نویسنده خود معتقد است که «این رساله تصویر دقیق از

گرایش های متفاوت در اصول به دست نمی دهد.» (ص ۱۵) و بر این باور است که از یک موضوع در بین متفکران عقلی مسلک ما اختلاف قرائت - که البته این اصطلاح نیز دقیق نیست و هر اختلاف نظری را نمی توان اختلاف قرائت تعبیر کرد - وجود دارد. (مثال: در تعریف از مفهوم نفس الامر، صص ۹-۲۸۳) با این وصف مناسب بود که هم از یک فرد یا افراد محدود و مشخص در یک برهه خاص زمانی سخن به میان می آمد و هم این افراد لزوماً به یک گرایش و مکتب وابسته بودند. رابعاً: این پرسش اساسی از جهت متدلوژی جای طرح دارد که آیا می توان آراء هر متفکر و هر نظری را با هر متفکر و دیدگاه دیگر مقایسه کرد؟ زیرا برخی معتقدند که هر گونه قیاس میان نویسندگان سنتی با متفکران دوره جدید اروپا، قیاسی مع الفارق خواهد بود، زیرا مبادی و مقاصد آرای آنان به کلی متفاوت است. این قیاس نه تنها ایجاد سوء تفاهم می کند و موجب گمراهی می گردد، بلکه نشانه بی اعتنائی و بی توجهی به تفکر است (رضا داوری، **فارابی مؤسس فلسفه اسلامی**، ص ۴۸) این مدعا یا غلط است یا درست؛ اگر غلط است، باید از سوی کسانی که کار مقایسه ای بین آراء ما و غربیان می کنند، پاسخ داده شود و اگر درست باشد تر اصلی کتاب حاضر زیر سؤال می رود.

نهایتاً ابهام در نقشه راهنمای نوشتار و خصوصاً مسئله پژوهش به ابهام در غایت و پرسش اساسی نیز کشانده شده و از این رو نویسنده در یک جا می نویسد که «نقد متافیزیک ویتگنشتاین متقدم از منظر علوم عقلی اسلامی به چه معناست و چه فایده ای دارد؟ جواب به این سؤال هم غایت این رساله و هم فرآیند این پژوهش را روشن می سازد.» (ص ۷) و در جای دیگر بالعکس می گوید: «در این رساله هدف اصلی این است که میزان تأثیر گذاری تاملات فلسفه تحلیل زبان بر نظام معرفتی فلسفی سنتی ما و میزان آشتی پذیری دو سنت نظری در دو سوی عالم دانسته شود.» (ص ۸) و همین مدعا دوم را به این صورت نیز گفته که: «دامنه این دگرگونی (تغییر پارادایم تأمل و نقطه عزیمت در نظرورزی از سوی ویتگنشتاین که به طور طبیعی، نظام معرفتی را دستخوش دگرگونی می کند.) چقدر است و تا چه میزان بر باورهای سنتی اثر می گذارد؟» (ص ۸) و حال آنکه با توجه به راهبرد پژوهش به تعبیر نویسنده و تکنیک های مناسب این راهبرد که روش توصیف و تحلیل محتوای آثار ویتگنشتاین و مباحث الفاظ در علوم عقلی اسلامی است (ص ۱۲) حدود ۳۷۴ اثر، جنبه توصیف و معرفی می یابد (نه مقایسه و بررسی میزان تأثیر و... و در بقیه موارد نیز گرچه مقایسه آثار در ابعاد مختلف تا حد خوبی دیده می شود، اما مثلاً میزان تأثیر گذاری تاملات فلسفه تحلیل زبان بر نظام معرفتی فلسفی سنتی ما دیده نمی شود و البته نمی تواند هم دیده شود. زیرا که ویتگنشتاین مباحثش درباره این موضوع را نیمه اول قرن بیستم مطرح نموده و عمده آرای که در علوم عقلی اسلامی مورد توجه قرار گرفته اند، مربوط به زمانی پیش از آن است و از این رو چگونه می توانست از فلسفه تحلیل زبان که پس از پایان قرن بیستم نیز به صورت قلیل در ایران و فلسفه خودی یافت می شود، تأثیر بپذیرد؟

و البته این مدعا جای طرح در صورتی داشت که نویسنده آراء یک (یا چند نفر) از متفکرین دهه های اخیر جهان اسلام و ایران را (مثلاً دکتر مهدی حائری) مورد توجه قرار می داد و از تأثیر و تأثر آنها بر فلسفه تحلیلی و فلسفه زبان سخن به میان می آورد.